



رایحه

خبرنامه داخلی بنیاد نیکوکاری رایحه

بیمار خنده‌های توام!
بیشتر بخند...

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مدیر مسئول: فاطمه تندگویان

سر دبیر: کبری ساسانی

مدیر تحریریه: مهیار زاهد

گروه تحریریه: رویامعصومی، نگار رحیمی، مریم توسلی، مجتبی گلپور، امیر سلطان

احمدی، زهرا کاظمی، میترا یزدچی، زهره حاجیان، زهرا موسوی

ویراستار: زهرا آخوندی

گرافیک و صفحه آرایی: رضا یعقوبی

عکاس: محمد جهان بیگلری

با تشکر از جناب آقای محمد حسین متولی (مدیر مسئول) و همکارانشان در نشر الگو

تلفن های تماس با بنیاد: ۴۴۶۳۱۳۱۳ - ۴۴۶۶۱۵۱۵

روابط عمومی: داخلی ۲۴

نمابر: داخلی ۱۹

نشانی: جاده مخصوص کرج نرسیده به شهرک
اکباتان، کوی بیمه سوم، خیابان شهید
عظیمی، نبش کوچه مهرداد پلاک ۲

شماره حساب بانک پارسیان به نام
بنیاد نیکوکاری رایحه ۸۱۱۲۳۹۸۳

www.rayeheh.ir
info@rayeheh.ir





۶.....	نیایش
۸.....	سخن نخست
۱۰.....	اینجا رایحه است
۱۳.....	جشنواره شهر، کودک، هنر
۱۶.....	بازارچه رایحه
۱۹.....	سفر به قلعه گنج
۲۵.....	دستان مقدس
۳۰.....	اردوی شهریار
۳۲.....	ستاره‌های درخشان (۱)
۳۵.....	پیشکسوتان
۳۸.....	تجلیل از رتبه ۲ رقصی‌ها
۴۱.....	ستاره‌های درخشان (۲)
۴۴.....	داستان
۴۹.....	مادرانی از جنس آفتاب
۵۰.....	بهار دل‌ها
۵۳.....	دل نوسته
۵۵.....	گزارش اعدادی
۵۶.....	بابالنگ دراز
۵۷.....	به آرزوها فکر نکن



چقدر سخت است از تو نوشتن... از کسی که خودش مرا نوشته است. چقدر سخت است از تو گفتن. کسی که خودش مرا کلمه خلق کرد و نامم را انسان گذاشت...

به حرمت نامم و به حرمت روحی که از تو در من دمیده شد، تو را سپاس میگویم...
تنهائیم نگذاشتی، هرچند تنهایی را زودتر از من خلق کردی... نا امیدم نکردی هر چند نا امیدی را به نام شیطان، در لحظه لحظه‌هایم همراه کردی تا با یقین و باور و ایمانم تو را انتخاب کنم...

بودند لحظه‌هایی که من خود را رها شده در دریایی از ناملایمات می‌دیدم و غافل از این بودم که صاحب دریا تویی و این موج‌ها مرا به ساحل امید نزدیک می‌کند...
بودند روزهایی که نه بر وفق مرادم بودند و من ندانسته گفتم: «چه روزهای بدی ... غافل از اینکه من بدی می‌دیدم و تو خیر مرا....»

بودند روزهایی که نمی‌دانم در کدام کوچه و خیابان، پشت کدام ویتترین، محو تماشا شدم و ندیدم که دست‌هایم کی و کجا از دستان آسمانیت جدا شد...
آنجا که حیران و سرگردان، چون کودکی که مادرش را گم کرده است فریاد زدم:
من میان لحظه‌ها گم شده‌ام... تو مرا پیدا کن...»

و چه مشتاقانه به سوی من شتافتی و دست‌های لرزانم را در دست‌های استوارت گرفتی...

خداوندا! به حرمت روح بزرگت که در کالبدم به امانت گذاشته‌ای، حتی برای لحظه‌ای و آنی مرا به خودم وامگذار و تنهایی‌ام را با تنهاییت شریک کن... آمین

باز آمد بوی ماه مدرسه بوی شادی های راه مدرسه

مهر، ماه پاکی و صفا، ماه صمیمیت، ماه تلاش و انس
با علم و معرفت است. ماه مهر، ماه شوق و اشتیاق و
عرصه‌ای ناب برای علم و عمل، ماهی که در آن تَرَنَمِ
شیرین تعلیم و تربیت، جان مشتاقان فراگیری علم را

نوای تازه‌ای می‌بخشد و عطر آموختن و محبت و همدلی
را در بین دانش‌آموزان ایران زنده می‌کند.
پاییز با خود شور می‌آورد و قاصدک‌ها خبر بازگشایی
مدارس را می‌دهند. درختان آماده می‌شوند تا با شوق،



برگ‌های رنگارنگ‌شان را چون کاغذهای رنگی بر سر کودکانی که مشتاقانه به مدرسه می‌روند، بریزند و سارها بر شاخه‌های انبوه درختان، صف کشیده‌اند تا آوازهای گرم‌شان را بدرقه راهشان کنند. نسیم، نفس‌های معطرش را هر صبح بر گونه‌های سرخابی کودکانه‌شان می‌دمد تا خواب را در سایه‌های کوتاه دیوار، جا بگذارند و مشتاقانه تا حیات منتظر مدرسه بدوند.

دیوارهای آجرنمای مدرسه را سراسر شور و شوق پر کرده است. کلاس‌ها با آغوش باز در آستانه درها ایستاده‌اند تا میهمانان خود را در آغوش بکشند. واژه‌ها بر تخته‌های سیاه جان می‌گیرند و پروانه می‌شوند تا در نفس‌های هیجان زده کودکان پرواز کنند و فضای لرزان کلاس را گرم نمایند.

چه شور و حالی دارد، این روزهای آغاز مدرسه. روزهایی سراسر دلهره، شوق و اضطراب. روزهایی که خیابان‌ها، سرخوش هیجان صداهای کودکان جاری در پیاده روهایند.

ماه مهر و شروع فصل پاییز، ماه تحصیل، تلاش، مشق و مدرسه است... تخته‌های سیاه، بی‌صبرانه منتظرند تا دست‌های صمیمی مربیان، لبریز از واژه‌های دوستی‌شان کند تا عشق، با لبخندی ناگزیر، بر لب‌های کوچک دانش‌آموزان بنشیند. روزهایی که عشق، هر سحر، عاشقانه از پشت پنجره کلاس‌ها سرک می‌کشد تا

با بالا آمدن آفتاب، تنشان را در نفس‌های معطر کودکان شست و شو دهند.

امروز، چشم‌های صفا و یکرنگی، در حضور ماه مهر می‌جوشد. شوق‌های دسته‌جمعی در محیطی گرد آمده‌اند تا بار دیگر، بوی «یار مهربان» را جشن بگیرند. کتاب‌ها دسته‌دسته می‌آیند و سلام دست‌ها را پاسخ می‌دهند، پاسخی گرم‌تر از تابستانی که بچه‌ها پشت سر گذاشته‌اند.

مهر را همه با آغاز مدرسه‌ها می‌شناسیم. طبق یک رسم دیرین، روز اول مهر، روز نخست شروع کلاس‌های درس است. همه می‌دانند که مهر و دانایی با هم پیوندی دیرینه دارند و آمدن مهر، نشانه داناترشدن است.

امروز زنگ آگاهی به صدا در می‌آید و پرچم دانش برافراشته می‌شود. درب گلستان معرفت گشوده می‌شود و صدای جنب و جوش و شور و هیاهوی بچه‌ها، فضای مدرسه را پر می‌کند.

...و اما دانش‌آموزانی که نیاز به حمایت دارند تا بتوانند این تجربه شیرین را که حق همه کودکان دنیاست ولی اینان به دلیل نبود پدر و فقر مالی، با وجود استعدادهایشان شیرینی حضور در مدرسه، دفتر و کتاب و... را رویای دست‌نیافتنی تلقی کنند...

بیا بید دست در دست هم، ماه مهر را برای همه بچه‌های این مرز و بوم شیرین و لذت بخش کنیم.



آشنایی با گروه درمانی مددجویان "رایحه"

دست‌هایی برای التیام دردها

انسان برای زیستن و برخورداری از مواهب آن به تنی سالم و بدنی استوار و اندیش‌های پویا و فعال نیاز دارد و این‌ها هر یک ابزاری برای اشتغال و تأمین معاش و حفظ عزت فرد است.

اگر این بدن، روزی بیمار شود، یا از کار بیفتد، چه هزینه‌ها و فشارهایی به خانواده تحمیل می‌شود؟

کارگران از جمله این افراد هستند که با بدن خود و آنچه اصطلاحاً به آن "کار یدی" می‌گویند، معاش خود و خانواده را تأمین می‌کنند.

حال و در این شرایط، اگر این بدن‌ها، این جسم‌های گاه ضعیف و ناتوان، این بدن‌هایی که تنها سرمایه و ابزارهای کسب درآمد چند عضو یک خانواده هستند، اگر دستخوش بیماری شوند و از کار و تلاش باز ایستند، چه خواهد شد؟ چه کسی می‌تواند جوابگوی نیازهای خانواده‌ای باشد که تأمین معاش و نیازهای زندگی را در گرو پایداری این بدن‌ها می‌دانند؟

سلامت، ضرورت زندگی

اگر برای هر انسانی، سلامتی اصل اساسی زندگی است، برای کسانی که از بدن‌های خود برای تأمین زندگی استفاده می‌کنند، سلامتی چیزی فراتر از یک اصل است. در این صورت سلامتی، خود به یک سرمایه جدی تبدیل می‌شود که اگر به مخاطره بیفتد، بقیه سرمایه‌های زیستن نیز به مخاطره می‌افتند.

درست، با توجه به همین دلایل است که رایحه به همراه برنامه‌هایی که برای بهتر زیستن مددجویان خود اجرا می‌کند، به سلامت آنان نیز توجه جدی دارد، زیرا می‌داند که سلامتی برای این افراد، معنای دیگری دارد. اما رایحه در حوزه سلامت فقط

به سرپرستان خانواده توجه نمی‌کند.

به عبارت دیگر، سلامت، اکنون هزینه‌های زیادی را به خانواده‌ها تحمیل می‌کند. به همین دلیل همه نمی‌توانند به یک اندازه از خدمات بهداشتی و درمانی بهره‌مند شوند. از این رو یکی از کارهایی که باید در این زمینه انجام شود، تلاش برای کاهش هزینه‌های سلامت و درمان کسانی است که در دیگر حوزه‌های زندگی خود نیز به دست یاری گر من و شما نیاز دارند. رایحه بر خود فرض می‌داند که به همراه تلاش برای پویایی زندگی و بهره‌مندی مددجویان از مواهب زیستن، از دغدغه‌های جدی آنان در حوزه سلامت نیز بکاهد تا آنان بتوانند با خاطری آسوده، به دیگر نیازهای خود توجه کنند.

تشکیل شناسنامه سلامت

تشکیل شناسنامه سلامت، یکی از ابزارهای موثری است که رایحه در این باره، طراحی و اجرا کرده است. براین اساس زمانی که خانواده‌ای تحت پوشش حمایت‌ها و کمک‌های بنیاد رایحه قرار می‌گیرد، به این بخش معرفی می‌شود.

در مرحله بعدی، با همکاری مدیریت و گروه درمانگاه "غدیرخم"، برای همه اعضای خانواده شناسنامه سلامت تشکیل می‌شود. پس از معاینه اولیه از سوی پزشک و تکمیل فرم مربوطه، اگر نیاز باشد، افراد به بخش‌های

دیگر درمان معرفی می‌شوند. به این ترتیب و با تشکیل پرونده‌ها یا به عبارتی شناسنامه‌های سلامت، هم خود مددجویان و هم رایحه از ویژگی‌ها و نیازهای جسمی افراد باخبر می‌شوند. این امر به نوبه خود نشان دهنده این واقعیت است که زندگی جز با برخورداری از تنی سالم امکان پذیر نیست و این امری است که رایحه به آن توجه جدی دارد. زیرا در صورت نبود این بخش، تلاش‌ها برای تأمین زندگی بهتر برای مددجویان، در صورت وجود هزینه‌ها یا فشارهای ناشی از بیماری و از دست دادن سلامت، بی‌ثمر می‌ماند.

به عبارت دیگر، تشکیل شناسنامه‌های سلامت برای مددجویان، تلاشی برای کاستن از دغدغه‌هاست تا هم رایحه و هم مددجویان با خیالی آسوده به دیگر نیازها بپردازند و بخش‌های دیگر زندگی را بهبود بخشند.

آموزش و پیشگیری

اما سلامت، فقط درمان نیست، بلکه به بهداشت نیز مربوط است. همچنان که رایحه به تنهایی نمی‌تواند از عهده انجام این کارهای مهم برآید، برای اجرای این طرح‌ها، از یاری و کمک برخی از پزشکان و کارشناسان بهداشتی و درمانی بهره‌مند است و اگر کمک این دوستان نبود، این برنامه‌ها نیز به اهداف خود نمی‌رسید.

به این ترتیب، پس از تشکیل شناسنامه سلامت و



شناسایی نیازهای بهداشتی و درمانی مددجویان، آموزش‌های لازم بهداشتی یا شیوه‌های پیشگیری از بیماری نیز به مددجویان آموزش داده می‌شود. زیرا هدف رایحه این است که افراد، بتوانند در زندگی روی پای خود ایستاده و با دستان خود زندگی خود را بسازند.

رایحه در این میان، چگونه ساختن را به مددجویان آموزش می‌دهد و این که در این مسیر باید از چه ابزارهایی بهره جست. در این باره نیز براساس نیاز خانواده‌های تحت پوشش، با دعوت از پزشکان و کارشناسان مربوطه، جلسه آموزش و پیشگیری، هر ساله برگزار و مشاوره‌های لازم به حضار داده می‌شود. در جلسات گردهمایی نیز به خانواده‌های تحت پوشش اطلاع داده می‌شود که چنانچه به پزشک یا مراکز بیمارستانی، مراکز تشخیصی (آزمایشگاه، سونوگرافی و ماموگرافی، رادیولوژی و...)، دارو (تامین دارو با همکاری ویژه دارو خانه سیزده آبان)، عینک سازی و تجهیزات پزشکی نیاز داشتند، قبلاً با این بخش هماهنگ کنند تا در صورت توانایی رایحه، کمک‌های لازم در این زمینه به آنان ارائه و مراحل درمان آنان پیگیری شود.

درمان تکمیلی

همانطور که یک بیماری، از تشخیص تا درمان، مراحل مختلفی را در برمی‌گیرد، این مراحل و نیازها در برنامه‌های حوزه سلامت رایحه نیز دیده شده است. به

این ترتیب، اگر بیماری از خانواده‌های تحت پوشش برای مداوا، نیاز به بستری شدن یا جراحی داشته باشد، از سوی رایحه به بیمارستان معرفی می‌شود. پس از آن با مددکاری رایحه برای بررسی وضع بیمار به پزشک مربوطه مراجعه و عیادت از بیمار صورت می‌پذیرد و نیز بخشی از هزینه‌های درمانی وی با کمک خیرین رایحه تامین می‌گردد.

نتیجه

براساس آمار سال‌های گذشته هر سال قریب ۵۰۰ ارجاع به مراکز پزشکی و تشخیصی از سوی بنیاد رایحه انجام می‌شود.

از این میان هر ساله، حدود ۸۰ میلیون ریال کمک هزینه درمان از سوی خیرین تأمین می‌شود که به نوبه خود رایحه را برای حل بخش زیادی از مشکلات درمانی مددجویان یاری می‌رساند.

از این بحث‌ها و آمارها چنین می‌توان نتیجه گرفت که نه تنها رایحه تنها نیست و برای رسیدن به اهداف خود به یاری دیگران به ویژه خیرین نیاز دارد، بلکه اگر این کمک‌ها نبود، حل این مشکلات به دشواری ممکن می‌شد. از این رو رایحه قدردان این کمک‌ها و همیاری‌های خیرین است و باور دارد، برداشتن گام‌های بزرگ، جز با همراهی شما، یاری رسانان خردمند ممکن نیست.



جشنواره کودک، شهر، هنر

در آخرین ماه از فصل بهار و همزمان با میلاد حضرت علی(ع)، از دیواری که کاشی‌های نقاشی شده زیبایی بر روی آن نصب شده بود، در برج میلاد تهران پرده‌برداری شد. در زمستان سال گذشته خانه سرامیک فرزانه با مشارکت بنیاد نیکوکاری رایحه، جشنواره کودک، شهر، هنر را در دو مرحله برگزار کرد و حضور کودکان در این جشنواره فرصتی را برای همدردی با کودکان هم سن و سالشان در روستای قلعه گنج را فراهم کرد و امروز نقاشی‌های این هنرمندان کوچک به اثری واحد تبدیل گشته و در



با فرهنگ خیرخواهی و نوع دوستی آشنا می‌کنند و این فرصت مناسبی برای آموزش ارزش هاست. این گونه است که فرزندان‌شان در انجام کار خیر و کمک به دیگران تشویق می‌شوند.

براستی که الگوسازی چنین رفتارهایی در خانواده، علاوه بر لذت بردن از زندگی، قناعت را در آنان پرورش داده و روحیه انسانیت را در وجود پاک آنها رشد می‌دهد. روز جمعه سوم خردادماه، مصادف با روز پدر، مرحله دوم این طرح که با کودکان رایحه اجرا شده بود، بچه‌ها مشتاقانه

برج میلاد تهران نصب شد. هنرمندان کوچکی که در این جشنواره درس زندگی آموختند، در آنجا شاهد دیواری هزاررنگ شدند که این کودکان یک رنگ با دست‌های کوچک خود آن را پدید آورده بودند. دیواری که هر گوشه‌اش نمایانگر رویای بچه‌ها برای داشتن مدرسه‌ای در قلعه گنج بود، درقلعه آرزوها شکل دیگری به خود گرفت.

در آغاز مراسم، بچه‌ها به همراه والدین خود به برج میلاد آمدند. والدینی که از همان اوان کودکی، فرزندان خود را



خود را به ضلع شمالی برج میلاد رساندند. در آنجا دیواری نمادین و دوطرفه از نقاشیهای کودکان نصب شده بود. شرکت کنندگان هر کدام لوحی در دست داشتند که نامشان به همراه کد مخصوص بر روی آن درج شده بود.

هریک از آنان با شادی، لوح در دست، با دیدن اثر خود بر دیوار، لبخندی بر لبانش نقش می بست. لبخندی که حکایت از دوستیها و عاطفه‌ها داشت. و این‌ها همه رود خروشان از انرژی بود که به سمت فرشته‌های معصوم قلعه گنجی، سرازیر می شد. رودی پر جوش و خروش که لبخند و روح زندگی را به آنها هدیه می کرد.

آنروز در فضای برج میلاد، در کنار این دیوار هزار رنگ و زیبا، نوای گروه موسیقی با شادی بچه‌ها عجین شده بود. برنامه‌ای که برای والدین آنان هم جذاب و دیدنی بود. در این میان خیرخواهان دیگری نیز به جمع رایحه پیوستند و با ما سهیم شدند.

آری شادی کودکان قلعه گنجی شادی نقاشان کوچک بود. آنان با این کار خیرخواهانه اثر ماندگاری از خود در برج میلاد به ثبت رساندند و جاودانه‌تر از آن شوری بود که در دل کودکان قلعه گنجی برای کسب علم و دانش به وجود آوردند. به راستی که انسان موجودی با سرشت اجتماعی است و به زندگی گروهی نیازمند است. بنابراین همدردی با اعضای از اعضای این جامعه، ماندگاری و دوام او را در میان هم‌نوعانش تضمین میکند.



بازارچه رایحه

پراز حضور معنویت و رحمت خداست

راه که می‌افتی، نمی‌دانی چه تصاویری انتظارت را می‌کشد. نمی‌دانی این تصاویر، چقدر روح را نوازش خواهد داد.

راه که می‌افتی، حس خوبی داری، انگار یک نفر تو را به سمت مهربانی سوق می‌دهد و تو می‌روی تا بر دستان توانمند پر عطوفت هنرمندان خیره شوی.

در خیابان، صدای موسیقی زیبایی به گوش می‌رسد و صدای مجری که مردم را تشویق به خرید میکند. مجری می‌گوید: برای خرید بشتابید و با خریدتان سهمی در آخرت داشته باشید. اما مردم نیز خوب می‌دانند که علاوه بر اجر معنوی، با خرید این محصولات، سهمی دارند در شاد کردن دلی و این یعنی یک دنیا افتخار...

بازارچه از دو طبقه و با غرفه‌های: صنایع دستی کرمان، صنایع دستی روستای مالز، پوشاک، چرم،

نمد، زیورآلات، مواد غذایی و به نام گل‌های زیبای طبیعت، غرفه بندی شده بود. هیاهوی دل انگیز که بسیار جالب و دیدنی بود.

رادیو بازارچه نیز برای جذب و حضور مردم در امر خیریه تلاش می‌کرد. غرفه‌ها، متعلق به زنان سرپرست خانوار بود. آنها با ارائه هنرهای دستی‌شان در این غرفه‌ها، تلاش می‌کردند تا شاید بتوانند مایحتاج روزمره خود و فرزندان‌شان را بدست بیاورند. غرفه‌داران با قدردانی از رایحه، خداوند را شاکر بودند که محیط امنی برای نان‌آوری (حتی برای یک هفته) مهیا شده است.

نزدیک ظهر است، بازارچه پر رفت و آمد شده، دانش آموزان نیز بعد از اتمام مدرسه، همراه والدین‌شان، سری به رایحه زدند. انواع غذاهای سرد و گرم، آماده برای فروش: مثل (آش دوغ، آش رشته، کتلت، ماکارونی، انواع سالادها) و در کنار همه آنها سمنوی عید که به دست توانای مددجویان رایحه، درست شده بود و عطر و بوی خاصی به فضای بازارچه بخشیده بود.

میهمان ویژه رایحه، مهندس آزاده (شهردار ناحیه ۶ - منطقه ۵) به اتفاق همکارانشان برای بازدید از بازارچه آمده بودند و طی بازدید، ضمن ابراز خرسندی، نوید همکاری و مساعدت دادند، که این نکته برای خیریه رایحه خیلی اهمیت دارد. در این میان فرصتی دست داد تا با خانم دولت شاهی، گپی کوتاه بزنیم:

- چطور با رایحه آشنا شدید؟

- من در روابط عمومی شهرداری کار میکنم و از طریق این پروژه مشترک با رایحه آشنا شدم. همچنین شناختی هم از خانم تندگویان و برادر شهیدشان داشتم.

- نظرتان درباره بازارچه رایحه چیست؟

- به نظر من ایده بسیار خوبی بود و دوست دارم، تمام مردم به این آگاهی برسند و از موسساتی هم‌چون رایحه حمایت کنند. چقدر خوب می‌شود که فرزندانمان را از



کودکی تشویق کنیم، تا به دیگران کمک کنند و کمک به خیریه ها یکی از برنامه های زندگی آنها شود.

سخت نیازمندند، باید به آنها کمک کنند و گر نه مثل گل در گلدان پژمرده می شوند.

– چطور به فرزندان از کودکی کمک به دیگران و حمایت از نیازمندان را آموخته اید؟

– تا به حال فکر کرده اید چرا در زیر گلدان، حفره ای وجود دارد؟ برای اینکه آب اضافی گلدان از آن خارج شود، زیرا گل هر قدر هم که زیبا باشد، با آب اضافه پژمرده می شود. انسان ها هم همین طورند. وقتی می دانند، انسان هایی هستند که به داشته های مازاد آنان

زمانی که در بازارچه بودم، از بهترین لحظه های عمرم محسوب می شد، چرا که بازارچه بهاره، فرصتی است برای همدلی با کودکان و خانواده های نیازمند، با هدف نشان دادن لبخندی بر لب این کودکان در سال جدید، تا شاید با این کار، برق شادی را در چشمان تک تک آنها ببینیم و از آن لذت ببریم. خدا را شکر گذاریم که دست های خیری آفرید که بخشش و سخاوتش را از دستان این مردمان نیک اندیش به دیگر بندگان نیازمند می رسانند.



گزارش سفر به قلعه گنج

با آرزویت رشد کن



طراحی و اجرای قلعه آرزوها، یکی از جذابترین و مفیدترین تجربه‌هایی بود که تا به حال انجام داده‌ام. سال‌هاست که به خاطر حرفه‌ام با گروه‌های فیلم‌سازی و یا آموزشی همکاری کرده‌ام. آدم‌هایی که به شکل حرفه‌ای کارشان را انجام می‌دهند یعنی؛ در قبال دریافت دستمزد، بازدهی تعریف شده‌ای از کارشان دارند. مدت‌ها بود به این فکر می‌کردم که اگر از رابطه کاری

بین آدم‌ها، دستمزد، حذف شود باز هم اعضای یک تیم کاری، بازدهی خوبی خواهند داشت؟

از ایده تا اجرا

کار را با برنامه‌ی زمان‌بندی پنج هفته‌ای و طراحی وب سایت پروژه آغاز کردیم. هدف اولیه‌مان این بود، کاری کنیم که بچه‌های مدرسه‌ی راهنمایی دخترانه‌ی روستای قلعہ گنج در جنوب کرمان کمک کند.



باید اضافه کنم که دوستی چندساله با رضا بهرامی و آشنایی با ایده کلاس پرنده، الهام بخش من شد تا با کمک داوطلبانه دوستان دیگر، قلعه‌ی آرزوها شکل بگیرد. انگیزه ما برای پیشبرد پروژه، تأثیرگذاری در محیط

«راین قلعه»، که آن را خانم مهرابی، یکی از همکاران و حامیان اصلی رایحه ساخته است، به درک و شناخت درستی از آرزوهایشان برسند و به طرف آن حرکت کنند.

که قرار بود با معماری ویژه‌ای تبدیل به جایی شود که دختران منطقه، بعد از مقطع راهنمایی مجبور به ترک تحصیل نشوند، بلکه بتوانند از روستاهای پراکنده به آنجا بیایند، خوابگاه بگیرند و درسشان را ادامه دهند. چون کپره‌هایشان آنقدر دورافتاده بود که عملاً امکان رفت و آمد روزانه آنها وجود نداشت. کمک به اتمام ساخت این مدرسه، با همکاری مردم، هدف نهایی ما بود.



بعد از ظهر به سمت مدرسه راهنمایی روستای «راین قلعه» به راه افتادیم. با اعضای تیم قلعه آرزوها، جزئیات برنامه اجرایی مان را منظم کردیم. صبح فردا، بعد از نرمش، با داستان و قصه، خیلی ساده، توضیح دادیم که آرزو چگونه می‌تواند مثل ستاره قطبی به ما کمک کند راهمان را گم نکنیم و به رشدمان ادامه بدهیم. مثل خیلی از ما، آنها هم ابتدا آرزوهای رویایی داشتند، اما کمی بعد که فهمیدند باید به سمت آرزوهایشان اولین قدم را بردارند، شروع کردند به فکر کردن درباره یک آرزوی عملی. وسایل نقاشی را به آنان هدیه دادیم. اول خودمان و بعد آنها، دو به دو، پشت به پشت هم نشستیم. یکی آرزویش را می‌گفت، دیگری نقاشیش

اجرای پروژه‌های داوطلبانه، نیاز به حمایت‌های مالی و اعتباری دارد. خوشبختانه گروه صنعتی گلرنگ، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان و مجله ایده‌آل، برای تحقق آرزوهای بچه‌ها، دست یاری به بنیاد نیکوکاری رایحه دادند.

بر اساس زمان‌بندی، ظهر روز دوشنبه، هفتم اسفند، با قطار به سمت بندرعباس حرکت کردیم. پس از ۲۲ ساعت به بندرعباس رسیدیم و سپس سوار اتومبیل شدیم و یک مسیر جاده‌ای سه ساعته را تا منطقه قلعه‌گنج، در جنوب کرمان، طی کردیم.

وقتی رسیدیم، یک راست رفتیم به محل ساخت دبیرستان شبانه‌روزی دخترانه قلعه‌گنج. زمین بزرگی

می‌کرد و برعکس...

دور هم جمع شده بودند و به هم کمک می‌کردند که برای عملی شدن شان چه کار باید بکنند. با هم کنار آمدند که در شش گروه، نقاشی‌ها را روی دیوارهای مدرسه بکشند تا هر روز جلو چشمشان باشند. مثل نشانه‌ای که می‌خواهند به سمتش حرکت کنند. بعدازظهر، کار نقاشی دیوارها را شروع کردند. دخترچه‌ها آنقدر سرخوشانه رنگ‌ها را بر روی دیوار می‌زدند که لحظه به لحظه‌اش خاطره‌ای به یاد ماندنی برای همه‌مان بود.

شب که شد، اعضای گروه اجرای نقاشی، سرگرم طراحی قلعه‌آرزوها بر روی دیوار داخلی مدرسه شدند، قلعه‌ای رنگارنگ بین ابرها. شبانه آنقدر کار کردند تا کار

از اول پروژه، برایمان سوال بود، بچه‌های منطقه محرومی که از حداقل‌های رفاهی برخوردار نیستند، واقعاً چه آرزوهایی دارند؟ فرآیند اجتماعی شدن و آموزش، چه نقشی در تصویر آینده آن‌ها دارد؟ آرزوهای بعضی از آنها آدم را شوکه می‌کرد. یکی سلامتی خواهرش را می‌خواست، یکی دیگر دوست داشت بازیگر شود و دیگری جراح. یکی آرزویش غواص شدن بود و یکی دیگر قصد داشت مهندس شود و خاصیت مواد مذاب را کشف کند. باورتان می‌شود که یکی از دخترها می‌خواست پلیس شود، آن هم در منطقه‌ای که مرد سالاری، یک عرف اجتماعی است؟!

تصویر یک رویا

همزمان با کلاس‌های آموزشی، گروه اجرای نقاشی‌ها، کار زیرسازی دیوارهای مدرسه را برای اجرا طرح‌های بچه‌ها به پایان رساندند. دانش‌آموزان هم با کمک اعضای گروه آموزش به درک روشن و شفافی از آرزوهای ممکن و عملی‌شان رسیدند. آرزوهایی که هر کدام نقاشی‌اش را در دست داشتند.





تمام شد. قرار بود هر کدام از دانش‌آموزان، آرزویش را روی دیوار کنار قلعهٔ آرزوها، نصب کند و بعد اولین و کوچکترین قدمی که می‌تواند به سمت آرزویش بردارد را زیر آن اضافه کند و این کار را در روزها و ماه‌های آینده ادامه دهد.

با این کار هم بین بچه‌ها برای رسیدن به آرزوهایشان رقابت به وجود می‌آمد و هم هرکدام هدف‌های کوتاه‌مدتشان را جلو چشمشان داشتند. (امیدواریم سال بعد که دانش‌آموزان جدیدی به مدرسه می‌آیند با کمک معلمان‌شان همین کار را ادامه دهند.)

در طول اجرای پروژه با کمک مسئولین آموزش و پرورش، آمار دقیق دانش‌آموزان روستاهای اطراف را مشخص کردیم و با تلاش اعضای تیم، بیش از هزار دفتر و صدها مداد، خودکار، کتاب و لوازم التحریر را بسته‌بندی و بین بچه‌های روستاهای اطراف و روستای «راین قلعه» تقسیم کردیم. جای آنهایی که حامی ما

برای تهیه این وسایل بودند، خالی بود. گروه صنعتی گلرنگ، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، مجله ایده‌آل و افرادی که در تأمین هزینه‌ها یاریمان کردند، حتماً از دیدن شادی و نشاط بچه‌ها، کلی انرژی می‌گرفتند.

هدیه من یک پروانه بود

تقریباً کارمان تمام شده بود و باید برمی‌گشتیم. از شنیدن این خبر، اشک بعضی از بچه‌ها درآمد. غریبه‌هایی که بیش از دو روز نبود وارد مدرسه‌شان شده بودند، حالا دوستانی بودند که وقت رفتنشان رسیده بود باید می‌رفتند و آنها دلشان می‌خواست چند ساعت دیگر بمانیم. موقع حرکت به هر کدام از ما یادگارهایی دادند. چیزهایی که خودشان درست کرده بودند. هدیه من یک پروانه بود. حالا جلو چشمم است. مثل یک نشانه که به من می‌گوید از پله‌ات بیرون بیا و با آرزویت رشد کن!

بالاخره بعد از پنج روز، ظهر یکشنبه، دوازدهم اسفند، به تهران رسیدیم.

در منطقه محرومی که اولین قدم قلعه آرزوها اجرا شد، یعنی دهات شهرستان قلعه گنج، روستاها و کپره‌ای مردم آنقدر پراکنده هستند که عملاً امکان ندارد همه دخترها بتوانند هر روز برای رفتن به دبیرستان، یک

مسافت طولانی را بپایند و برگردند.

ساز وقتی مدرسه راهنمایی دخترانه روستای «راین قلعه» با تلاش خانم مهرابی ساخته شد، این امکان به وجود آمد که دانش‌آموزان دختر، یک جا جمع شوند تا به صورت شبانه‌روزی ادامه تحصیل دهند. اما بعد از راهنمایی چه؟!

متأسفانه هیچ امکانی برای ادامه تحصیل آنها در مقطع دبیرستان وجود ندارد، مگر یک دبیرستان شبانه‌روزی.

بنیاد نیکوکاری رایحه و حامیان، ساخت این دبیرستان شبانه‌روزی دخترانه با معماری ویژه آغاز کرده‌اند اما اتمام آن نیاز به حمایت حامیان تازه دارد. اگر دوست دارید که بچه‌های این منطقه بتوانند به سمت آرزوهایشان حرکت کنند و تحصیل‌شان را ادامه دهند و یا دوست دارید اطلاعات بیشتری درباره این پروژه و نیازهایش داشته باشید، با بنیاد نیکوکاری رایحه تماس بگیرید و به جمع حامیان ساختن این مدرسه بپیوندید.

مهدی گنجی

مدیر و مسئول اجرایی پروژه



در ستایش مادرانی که با دسترنج خود، نان به خانه می‌برند

تو را می‌ستایم ای پناهگاه زندگی

مادر خسته است. روزهای دشوار کار، خستگی را بر تن او نشانده است. حتی چشم‌های روشن او نیز دیگر سوی گذشته را ندارند. سرخی این چشم‌ها نیز نشانه‌ای از دشواری‌های کار و دوندگی‌های زندگی است. اما او مادر است، مادری که بنا نیست، رنج‌های زندگی را با فرزنداناش تقسیم کند. او مادر است، یعنی قرار است بار زندگی را، با همه سنگینی‌ها و تلخی‌هایش به تنهایی به دوش بکشد و برای فرزندان و اهل خانه کوچکش، جز یک لبخند به ارمغان نیاورد. اما کیست که نداند همین لبخند نیز بسیاری از مواقع عاریتی است و اگر نباشد،

زندگی برای فرزندان او چه سخت و تلخ می‌شود. او مادر است، مادری که کار می‌کند و کارگر است، مادری که هم مرد زندگی است و هم ستون خانه. مادری که راه‌های دشوار را می‌رود تا سرش را جلوی زندگی خم نکند. برای همین است که اشک‌هایش، تاول‌های دستش و حتی زخم‌های دلش را پنهان می‌کند.

روز کارگر در رایحه و مادران کارگر

اما آیا جز فرزندان، کس دیگری از رنج‌ها و کوشش‌های این مادر آگاهی ندارد؟ آیا او در زندگی خود تنهاست؟ آیا او کسی را ندارد تا بخشی از درد دل‌های خود را با او درمیان بگذارد؟ "رایحه" به پاس گرمای داشت روز کارگر، در مراسمی با اهدای لوح سپاس و هدیه، از این تلاشگران بی‌نام و نشان تجلیل و تشکر کرد. به این ترتیب، آنان فهمیدند که علاوه بر خدایی که در آسمان‌هاست و رازهای آنان را می‌داند، یارانی بر روی این کره خاکی و این شهر بزرگ هستند که چنین تلاش‌های بی‌مانندی را پاس بدارند. این مراسم نیز همانند سال‌های گذشته با حضور جمعی از مادران و کارگران نمونه در سالن اجتماعات رایحه آغاز شد. این جشن تلاشی بود، اندک، برای پاسداشت این جهادگران که البته همه تلاش‌های آنان را کفایت نمی‌کرد. باوجود این، برشمردن مواردی از جزئیات این جشن برای آگاهی آنانی که خواستار

مشارکت در چنین پیوندهای اجتماعی هستند، خالی از لطف نیست. در این مراسم، پس از پذیرایی، مولودی‌خوانی (بمناسبت تولد حضرت فاطمه(س)) و سخنرانی، مجری شروع به برشمردن نام‌هایی کرد که نام هریک آنان به عنوان کارگر نمونه، برای رایحه موجب افتخار بود که آنان عضوی از اعضای پرمهر و پرتلاش او هستند و او پشتوانه‌ای محکم برای آنان است. و این ستایشی اندک بود از تلاش‌های بی‌حد و حصر این مادران. پس از این بخش، تقدیرنامه‌هایی از سوی مدیرعامل رایحه به این مادران عزیز اهدا شد. خانم تندگویان در سخنانی با تشکر از آنان، خواست تا رمز موفقیت کاری خود را برای حاضران بازگو کنند. هرکدام به فراخور حال، زندگی و سختی‌هایی که متحمل شده بودند، برای مدعوین درد و دل کردند، در دل‌هایی که بیش از پیش باعث نزدیکی دل‌های حاضر در جلسه با دل‌های این مادران کوشا و رنج کشیده شد.

زندگی در چادر و خارج از شهر

خانم "الف" از جمله این مادران بود که به بیان تجربه‌ها و توصیف راه‌های دشواری پرداخت که در زندگی خود و برای بالندگی فرزندانش طی کرده است. او خطاب به حضار گفت:

«من و فرزندانم ۶ ماه در چادر و خارج از شهر زندگی

می‌کردیم و در این مدت دست نیاز به سوی کسی دراز نکردیم. در کودکی پدرم را از دست داده بودم و در نوجوانی ازدواج ناموفقی داشتم.» اما آیا این دشواری‌ها باید او را از پا می‌انداخت؟ ادامه خاطرات او نشان می‌دهد که دشواری‌های زندگی نتوانست حریف اراده پولادین یک زن که با مهر مادری عجین شده، بشود. «خانم الف» ادامه داد: اکنون فرزند اولم پزشکی می‌خواند که مراحل پایانی را سپری می‌کند. فرزند دومم در رشته پرستاری مشغول تحصیل است، فرزند سومم هم در مقطع کارشناسی ارشد

در تهران تحصیلاتش را به پایان می‌رساند و فرزند آخرم در رشته ریاضی فیزیک در مدرسه نمونه با معدل بالای ۱۹، تحصیلاتش را ادامه می‌دهد.

وی در ادامه پرده دیگری از روح پرتوان خود را این گونه عیان کرد: "با تمام مشغله‌ها و گرفتاری‌های زندگی هم اکنون هم‌پای فرزندانم مشغول ادامه تحصیل هستم." این مادر، از موفقیت فرزندان‌ش سپاسگزار پروردگار و دعا گوی رایحه بود. هنگام گفتن این حرف‌ها اشک شوق می‌ریخت، البته با چشمانی که چروک‌های سرنوشت،



ریزشان کرده بود و تیرگی چهره‌اش نمایانگر بازی سخت روزگار بود. حاضران به همت والای این مادر افتخار و با تشویق‌هایشان این مادر را همراهی می‌کردند.

تنه‌ایمان گذاشت

«خانم ب» از دیگر بانوان نمونه حاضر در این جلسه بود که به بیان برخی از تجربه‌های زندگی خود پرداخت. وی گفت: «۵ سال پرستار همسرم بودم، اما تنه‌ایمان گذاشت و من ماندم و مشکلات زیاد؛ هم اکنون فرزندم در زمینه تحصیل و چند رشته ورزشی موفقیت کسب کرده است.» این مادر از رایحه هم گفت، آنجا که افزود: در جلسه‌های ماهانه فرهنگی رایحه، شرکت می‌کنم و این جلسه‌ها تاکنون راهبردی موثر برای پیشرفت مسائل زندگی من بوده است.

وی از روحیه بسیار بالایی برخوردار است و افرادی را که نیاز به پرستاری دارند، دوستانه کمک می‌کند. این بانوی ارجمند اکنون در شهرداری مشغول به کار است و در شغل خود نیز به عنوان یک فرد نمونه معرفی شده است.

دو شیفت کار کردن

داستان این مادران تمامی ندارد و انسان از شنیدن این داستان‌های شگفت که نشان دهنده پیروزی اراده انسان بر سختی‌های زندگی است، سیر نمی‌شود. «خانم پ» از

دیگر بانوان این مجلس، درباره تجربه‌های خود، از دو شیفت کارکردنش در شرکت خودروسازی، از ناشنوایی فرزندش و نگه‌داری و پرستاری از مادر سالخورده‌اش، درد دل‌ها کرد. او گفت: خانه و ماشین ندارم، اما خوشحالم که رایحه هست از ما را حمایت می‌کند.

وی که از بیماری مادر و فرزندش سختی‌های زیادی متحمل شده، از موفقیت فرزندش با وجود اینکه از ناشنوایی رنج می‌برد، ابراز رضایت می‌کند. مددکاران، صبر و بردباری و تدبیر این مادر را رمز موفقیت او می‌دانند، رمزی که اغلب مادران آن را می‌دانند.

وقتی کنار مددکارم می‌نشینم

«خانم ت» نیز به عنوان مادر نمونه کارگر، رایحه را مکانی مقدس خواند و گفت: من همیشه با وضو وارد رایحه می‌شوم، زیرا این جا جایی است که همیشه حلال مشکلات من و امثال من بوده است.

او عقیده دارد: "وقتی کنار مددکارم می‌نشینم، احساس آرامش خاصی دارم، نیرویی که به زندگی‌م توانی دوباره می‌بخشد و اراده‌ام را بالا می‌برد." این مادر با وجود بیماری خود و تحمل بالایی که در مقابل ناملایمات همسرش داشت، توانست با حمایت رایحه، تحصیلات خود را ادامه دهد، و از کارگران موفق رایحه هم شناخته شود. این بانوی ارجمند می‌گوید: "کار مایه حیات زندگیست."



موفقیت هر خانواده عنوان کرد و افزود: "باید همیشه شکرگزار پروردگار باشیم و انسان هیچ گاه نباید دچار عجز و ناتوانی شود."

بیا باید همچون اعضای یک بدن، حمایت خود را از زنان سرپرست نیازمند داشته باشیم، تا فقط به دلیل فقدان حامی، شرمنده کودکان با استعداد خود نشوند. بیا بایم با یاری و هم‌دستی هم، آینده روشنی را برای هم نوعان خود و ایران عزیزمان بسازیم.

و این جمله‌ای است که این روزها، جوانان برومند و توانا، آنان که نه دشواری دارند و نه بیماری، باید به گوش جان به آن دل بسپارند.

همگان محو شنیدن تجربیات، دل خستگی‌ها و ناملایمات این عزیزان بودند و گوش کردن واگویی‌هایی که از دل دردمندشان برمی‌خواست. برآستی که آنان کوهی هستند که یک تنه بار زندگی را بر دوش می‌کشند و صبورانه تکیه‌گاه خانواده بوده و هستند. در آخر

نیز، خانم تندگویان، مدیر عامل رایحه، صبر و بردباری این مادران را ستود و فداکاری و گذشت را یکی از عوامل

رایحه‌ای‌ها «شهریار» را «شهر یاران» کردند



همه مسئولین و متولیان فرهنگی کشور وظیفه دارند، متناسب با سبک زندگی اسلامی، الگوی تفریح و شادی سالم را به جامعه معرفی کنند تا جوانان و نوجوانان در منجلاب برخی تفریحات ناسالم گرفتار نشوند.

بر همین اساس در یک صبح گرم تابستانی با افرادی همراه شدم که مادرانه و با اخلاص به حمایت از آینده‌سازان این مرز و بوم پرداخته و نیز دانش آموزان سخت کوشی که با تلاش خود و دست یابی به موفقیت‌های تحصیلی، قدردان

داشتن تفریحات سالم از نیازهای یک خانواده و یک جامعه سالم است. تفریحات، نقش موثری در شادابی جامعه دارد. در سطوح مختلف جامعه به نشاط اجتماعی منجر می شود.

انسان به صورت فطری همان‌طور که به غذا، خواب، نظافت، استراحت و نوشیدنی نیاز دارد، نیازمند تفریح و سرگرمی سالم نیز هست. به معنای دیگر، تفریح را به شادی کردن، فرح و خوشی، و تفرج معنا می‌کنند.

این حمایت هستند تا هر آنچه در این شهر شلوغ به سختی می‌یابی (نگاه مهربان و دل‌های پاک و صمیمی) در این جمع گرم و دوست داشتنی، با وجود تازه وارد بودن، بیابم. صحبت از تلاش دختران شایسته‌ای است که یک سال تحصیلی را با موفقیت برای رسیدن به بهترین‌ها به پایان رسانده‌اند و اکنون برای رفع خستگی که البته هیچ نشانی از خستگی در چشمان پر امیدشان نمی‌بینی، راهی اردویی یک روزه شدند.

روزی شاد آغاز شد و گرمای این صبح تابستانی از گرمی شادی‌هایشان نکاست. همگی سوار بر اتوبوس با نام خدا و آوای دعا، راهی باغی در شهریار شدیم.

باغ زیبایی که به لطف الهی و به همت میزبان خوش سلیقه و با ذوق، مزین به میوه‌های تابستانی بسیار دل‌انگیزی بود. پرواز پرندگان زیبا و صدای آبشار کوچک و صد البته نگاه مهربان میزبان ما، به منظور استقبال از میهمانانش فضای دلنشینی ایجاد کرده بود. پس از ورود، نرمش صبحگاهی آغاز شد و همگی را سر ذوق آورد. پس از صرف صبحانه‌ای مفصل، دختران جوان به دو گروه تقسیم شدند. عده‌ای در کارگاه آموزشی ساخت جعبه‌های کادویی که توسط خانم پیشه‌گر و عده‌ای دیگر در کارگاه انتخاب برترین شعار برای موسسه رایحه شرکت کردند.

از دیگر برنامه‌های این اردو، آموزش شنا و برپایی جلسات مشاوره خصوصی، گفت‌وگو و پرسش و پاسخ با حضور

مشاوران دلسوز بنیاد نیکوکاری رایحه بود. در جلسه مشاوره درباره چگونگی استفاده از اوقات فراغت، دستیابی به موفقیت، سنجش توانایی و رهایی از استرس، تفاوت تربیت دختران و پسران، تقویت خود باوری و افزایش اعتماد به نفس در دختران توسط خانم‌های مشاور، سهرابی، جراح زاده و فریدونی، توضیحاتی ارائه شد. زیرا امروزه چگونگی گذران اوقات فراغت بر ابعاد اجتماعی و فرهنگی فرد تأثیرگذار است، به نحوی که گذران اوقات فراغت مؤثر، منجر به افزایش سطح شعور، آگاهی و تبادل افکار می‌شود.

سپس مسابقات ورزشی برگزار شد تا صدای خنده‌های این فرشته‌های زمینی پایان بخش این روز خاطره انگیز باشد. حامیان و مشاوران، سخت در تلاش بودند تا خاطره روزی خوش در ذهن‌ها ماندگار شود.

در کنار هم بودن و با هم بودن تصویر زیبایی بود که می‌توان روی بزرگ‌ترین بوم دنیا ترسیم کرد و در کنارش نوشت:

مهربانی را پایانی نیست.

و در پایان، رایحه خوش مهربانی را با حمایت مدیر بنیاد و روی خوش میزبان محترم، خانواده هنروری، احساس کردیم. تلاش تمامی این عزیزان و سخت کوشی دانش آموزان موفق تحت پوشش این بنیاد را قدر می‌دانیم.



تجلیل از نابغه‌های کوچک رایحه

شود و در دل آسمانی رایحه بدرخشد. لبخند بزند، بر مادری که با بدترین شرایط ممکن برای موفقیت فرزندان عزیزتر از جانش تلاش کرده است و با تمام سختی‌ها و ناهمواری‌ها، برای رسیدن به کمال و آرزوهای آنها هر روز زحمت می‌کشد.

از پله‌هایی که ما را به سالن آملی تئاتر رایحه می‌رساند، می‌گذرم. مهمه کودکان پر انرژی را می‌شنوم که امروز به

زیر لب دعایی را زمزمه می‌کنم. اوست که همیشه آرامم می‌کند. دست دختر کوچکم را از زیر چادری که برایم خاطرات شیرینی به همراه دارد و به همین خاطر بهترین چادریست که بر سر کرده‌ام، می‌گیرم. آری! امروز دعوت شده‌ایم به جشنی که متعلق به فرزندم و تلاش‌های بی‌نهایت اوست. زیباترین لباسش را بر تنش کرده‌ام تا بر ظرافت و زیبایش بیفزایم. می‌خواهم ستاره‌ای کوچک





با مهارت خاصی از چهره زیبای کودکان کاریکاتور می‌کشید. صورت بچه‌ها با رنگ‌های زیبایی توسط هنرمندی گریم می‌شد.

حکایت‌های خانم هدایتی و پند و اندرزهای زیبای ایشان درمورد نماز و سلام‌های پایانی نماز روزانه، یکی دیگر از برنامه‌های این جشن بود که حسابی بچه‌ها را مشغول کرد و همه لذت بردیم.

آقای فرشید فرهید، با تردستی و کارهای زیبایش، شادی بچه‌ها را دو چندان می‌کرد. آقای مهدی ارجمند، مجری محبوب برنامه، با شور و حال خاصی بین بچه‌ها مسابقه

حرمت تلاششان اینجا هستیم. صدای موزیک، صدای خنده و شادی و معصومیت این فرزندان، فضا را پر کرده است و من و دخترم را به وجد می‌آورد.

زیباتر از همه این‌ها، شادی مادران است. همه از ته دل می‌خندند، درست مثل من. برآستی که امروز دریافته‌اند که تلاش‌هایشان بی‌ثمر نبوده و آنها با افتخار به موفقیت کودکانشان و خانواده بزرگشان، رایحه لبخند می‌زنند.

ردیف‌های جلو، کودکان نشسته بودند و بزرگ‌ترها در صندلی‌های عقب، با افتخار فرزندان معصوم خود را تشویق می‌کردند در انتهای سالن، عمو شهروز هنرمند،



در انتها با پذیرایی از بچه‌ها، برنامه به پایان می‌رسد. یک روز دیگر با تمام لحظه‌های کودکی‌اش همراه با اشک شوق مادرانشان به اتمام می‌رسد. دست فرزندم را گرفته و این بار محکم‌تر از همیشه می‌فشارم.

با قدرتی که رایحه به من می‌دهد، می‌دانم که می‌توانم با وسعت تمام تشویش‌ها و مشکلاتم، فرزندم را آن گونه پرورش دهم که لایقش است. می‌خواهم با یاری رایحه، آرزوهایش را دست یافتنی کنم، تا او روزی دست فرزندش را محکم‌تر از من بفشارد.

برگزار کرد. البته این تنها قسمت هیجانی برنامه نبود. بعد از شعبده‌بازی، تقدیر نامه و هدایایی به رسم یاد بود به دانش آموزان توسط مسئول تحصیلی با تشویق حاضران اهدا شد.

تمامی کارکنان رایحه به این مهمانی و شادی فرزندانانشان افتخار می‌کنند. مدیر رایحه از همه کسانی که برای این جشن به یاد ماندنی تلاش کرده‌اند تقدیر می‌کند. صدا بردار و نور پرداز، کیبرد، مجری، عکاس، فیلم بردار، مدیر برنامه و تمام پشتیبانانی که برای موفقیت این بچه‌ها تلاش کرده‌اند، امروز به نتیجه دلخواهشان رسیده‌اند.



عطر حضور پیش کسوتان در مراسم رایحه

داده شده است. جشن یادآوری محبت‌ها و نیکی‌ها و از خود گذشتگی‌های عزیزانی که امروز در کنار هم همچون خانواده‌ای خوشبخت، موفقیت‌های پیشکسوتان را سپاس می‌گویند.

راز و نیازم را بشنو

صوت قاری قرآن که در فضا می‌پیچد حس می‌کنی بال داری و دلت می‌خواهد در هوا پرواز کنی...

سپس به احترام سرود ملی کشورت می‌ایستی و برای سر بلندیش دعا می‌کنی... و سرودی که راز و نیازت را به عرش می‌رساند تک تک واژه‌هایش انگار در دل تک تک حاضرین

بعضی مکان‌ها حس متفاوتی دارد. این جا به حدی خوب است می‌توانی کناری بایستی و به رایحه‌ی دل انگیزی که در فضا پیچیده، فکر کنی. می‌توانی عطر مهربانی را با همه وجودت احساس کنی و مست محبت‌های خالص شوی. می‌گویی نه؟ دستت را به من بدهید و به مراسمی بیایید که قرار است از پیشکسوتان عشق و مهر بانی تجلیل شود. اینجا نه سخن از درد است، نه مددکار و مددجو؛ رایحه از حکایت جاده‌هایی که ما را به خدا و آسمان می‌رساند. می‌گویند مراسم زیبا و باشکوهی برای تقدیر از داوطلبینی که ۲۰ سال خالصانه، عمرشان را در این مکان مقدس گذرانده‌اند، ترتیب



محکم بر دستانش فشرده است. او که از سال ۷۲ به عنوان داوطلب مشغول به چنین خدمت مقدسی بوده است، از خودش برای ما می گوید که هرروز صبح با وضو به این مکان می آید، چرا که اینجا برایش ارزشمند است و این نعمتی است که خداوند به او عطا کرده است. خانم تندگویان از انرژی مضاعف و صبر و حوصله او سخن می گوید و از او می پرسد: چرا هیچ وقت از شما گلایه نشنیده ام؟ و پاسخ او این است: من برای رضای خدا کار می کنم.

پیشکسوت دوم، خانم ژیان پناه

همیشه او را با گام های مصمم میان راه پله های رایحه در تلاش و تکاپو دیده ایم. خانم ژیان پناه برعکس ظاهر جدی اش، مدیری فرزانه با دلی مهربان و فروتن است. دارای روحیه ای لطیف و بردبار و سراسر گذشت. خانم تندگویان معتقد است که او تنها کسی است که اجازه داد مسائل و مشکلات مردم در حریم خصوصی اش (منزل) وارد شود و اولین دری که از بهشت به روی رایحه گشوده شد از خانه



سفره راز و نیاز گسترده با دوست است.

هر چه از دوست می رسد نیکوست

گوش دادن به درد و دل ها و خاطرات شیرین آنهایی که موهایشان را در این ورطه سپید کرده اند، از زبان خانم ها ژیان پناه، شکوهی، سیف، تحقیقی و حمیدی که از داوطلبین ۲۰ سال خدمت صادقانه و دقیق و حساس رایحه هستند شنیدنی است.

مدیر عامل رایحه برای گفتگوی دوستانه به روی سن می رود. مانند همیشه با لبخندی زیبا و روحیه ای سرشار از عطوفت شروع به احوال پرسی با اعضای خانواده رایحه می کند. در ابتدا گپ و گفتگو خانم سیف، مادر رایحه، آغاز می شود.

اولین پیشکسوت، خانم سیف

خانمی ریزنقش با قلبی به وسعت دریا، که سن و سالی از او می گذرد، همچون مادری دلسوز دست فرزندان رایحه را



مدیر محترم رایحه به همه پیشکسوتان، تقدیر نامه و هدایایی به رسم یادبود تقدیم می کند و یادآوری می شود: یاد کسانی که امروز بنا به دلایلی حضور نداشتند، اما امروز رایحه از قدم‌های آنهاست که پابرجاست، خانم تحقیقی معلم با سابقه قرآن، که مصداق تواضع است و خانم شکوهی و جناب آقای صفازاده که دستان نیکوکارشان همیشه پشتوانه‌ای برای این مکان مقدس بوده است، گرامی می داریم.

باور نمی‌کنیم که مراسم به آخر رسیده باشد، زیرا هنوز عطر مهربانی در هوا موج می‌زند.

او بود. می‌گویند تا قبل از سال ۷۰ که مسجد به عنوان مکانی برای فعالیت رایحه تحویل بگیرند تمام امور در خانه این بزرگوار برگزار می‌شد. مدیر بنیاد با لحن آرام و زیبایی از خاطرات غریب آن روزها سخن می‌گوید. با حسی عمیق، این‌گونه وصف می‌کند که در آن روزها سفره در خانه فرزانه پهن شد و تا به امروز همچنان ادامه یافته است و با این جمله در نهایت احساس از او قدردانی می‌کند.

پیشکسوت سوم، خانم حمیدی

داوطلب بعدی رایحه، خانم حمیدی فردی، آرام با متین، کسی که آرامش در هر قدمش مشهود است. آنقدر احساساتشان لطیف است که تا صحبت از رایحه و آن روزهای خاطره انگیز می‌افتد، قطرات اشک از چشم‌هایش جاری می‌شود. خانم تندگویان می‌گوید: ایشان رابط میان مسجد و رایحه بود و زحمات فراوانی تا به امروز برای رایحه کشیده‌است. به گفته خودش که به مزاح می‌گوید من تنها در بازکن رایحه بودم هر صبح در رایحه را باز می‌کردم و هر غروب آنرا می‌بستم

پیشکسوتان غایب

فضا آکنده از احساس و محبت و ایثار شده است.

تجلیل از دانش آموزان موفق

دو دانش آموز رایحه، موفق به کسب رتبه ۳ رقی کنکور سراسری شدند

خانواده، اولین مدرسه کودک است که در آن لبخند، قهر، دوستی، خوش خلقی، وظیفه شناسی و مسئولیت پذیری و اخلاق را به او می آموزد. از این رو وقتی بنا به هر علتی نقش و کارکرد خانواده

دچار مشکل می شود، بیشترین لطمه را کودکان می بینند و اینجاست که همت نهادهای اجتماعی را می طلبد.

بر همین اساس موسساتی مانند رایحه، کارکردشان اهمیت پیدا می کند، چراکه باید خلاء های فرزندان خانواده هایی که دچار آسیب شده اند. را پر کنند تا هم کارکرد اجتماعی خود را داشته باشند و هم ضعف های خانواده را برطرف کنند. در همین راستا و برای آشنایی بیشتر



رضایت دارند. پس از آن مسئول واحد تحصیلی، گزارشی در خصوص برنامه ها و فعالیت های آموزشی بنیاد، به خصوص در رابطه با کلاس های تقویتی و همکاری معلمان و پشتیبانان با دانش آموزان ارائه داد. وی با تاکید بر نقش و اهمیت تشویق دانش آموزان در ادامه

دانش آموزان تحت حمایت رایحه با اهداف این بنیاد، در سال تحصیلی ۹۳-۹۲ اواخر شهریور ماه، در آستانه آغاز سال تحصیلی جدید، با حمایت واحد تحصیلی و همکاری روابط عمومی جشنی در سالن اجتماعات بنیاد برگزار شد. این مراسم با تلاوت آیات روح بخش قرآن کریم آغاز شد،

تحصیل و موفقیت آنها، مژده تقدیری شایسته از رتبه های برتر کنکور را داد و شادی جلسه را صد چندان کرد.

روح و روان انسان در هر شرایطی، بیشترین تاثیرات را از محیط خود می گیرد. اجرای برنامه های شاد و مفرح جزئی لاینفک در مراسم بنیاد رایحه است. بر همین اساس هنرمندان سرشناس سینما، تاتر، تلویزیون و رادیو همواره همکاری مستمر و تنگاتنگی با بنیاد رایحه دارند، از جمله

و سرشار از محبت، لحظاتی شاد به قلب تک تک بچه ها هدیه کرد.

در ادامه، مسابقه ای بین بچه ها با اهداء جوایز، برگزار شد. سپس شور و شوق وصف ناشدنی درسالن، فضا را پر کرده بود و این فرشتگان روی زمین به شکرانه داشتن خانواده ای سالم، نعمت هایی که خداوند به آنها ارزانی داشته را به عشق درآمیخته با تلاش و کوشش، حاصل موفقیت خود را در طبقی از اخلاص به خانواده بزرگ رایحه تقدیم می کنند.

در این مراسم پشتیبانان تحصیلی نیز، ضمن معرفی خود، به شرح فعالیت ها و اهداف رایحه و چگونگی کار و روابط خود با بچه ها پرداختند و دانش آموزان از نزدیک با والدین معنوی خود آشنا شدند.

خانم تندگویان ضمن خوشامدگویی به بچه ها در سخنانشان اظهار داشتند: این فرصتی خوبی شد تا اعضای خانواده بزرگ رایحه عهدی دوباره با هم ببندند و سال جدید تحصیلی را

به امید خدا و همت همه اعضای خانواده رایحه با برنامه ریزی منسجمی شروع کنند.

وی افزود: رایحه خانه و خانواده دوم فرزندان ما است و ما با یاری یکدیگر می توانیم از اینان، افرادی فرهیخته، متعهد و دلسوز بسازیم تا در آینده یکی از مدیران موفق رایحه



آقای داوود منفرد، چهره سرشناس برنامه های طنز جمعه ایرانی رادیو و تلویزیون، برنامه رنگین کمان، که در اغلب برنامه های رایحه حضور دارد و با اجراهای زیبایش اوقات خوشی را در اذهان خانواده های آسیب دیده که نیاز به ترمیم روحی دارند، ثبت و ضبط می کند. اجرای صمیمی



به دو تن از برترین‌های کنکور که رتبه ای سه رقمی کسب کرده بودند، و همچنین به ۱۸۳ نفر از دانش‌آموزان ممتاز، جوایز نقدی اهداء شد و از تلاش آنها تقدیر و تشکر بعمل آمد. احساس بچه‌ها لحظه دریافت جایزه، جذاب و دیدنی بود. یکی از آنها در مقابل حضار به خانم تندگویان وعده داد که پس از فارغ التحصیلی یک روز در هفته را به صورت داوطلبانه با رایحه همکاری کند.

این برنامه همچون برنامه‌هایی که حاصل زحمات کارکنان بخش‌های مختلف بنیاد بود، پایان یافت و برگی دیگر بر دفتر خاطرات شیرین بچه‌ها و رایحه افزوده شد تا عطر بهشتی آن شمیم خانواده بزرگ رایحه راسیراب کند.

شوند. ایشان در ادامه بر استفاده از فرصت‌های زندگی تاکید کرد و خطاب به دانش‌آموزان تحت پوشش رایحه بیان داشت: واحد تحصیلی، معلمین و پشتیبانان رایحه آماده‌اند تا هر کمکی لازم است برای ارتقاء تحصیلی شما انجام دهند. وی دانش‌آموزان رایحه را افرادی موفق، نخبه و لایق کسب بهترین سطوح تحصیلی و اجتماعی خواند و تاکید کرد: شما عزیزان ما و لایق بهترین‌ها هستید و باید به حقتان برسید. این مراسم شاد و با اهدای جوایزی نفیس که شامل دو عدد لپ تاپ و دو عدد تلفن همراه، که به همت خیرین رایحه (آقایان: سید حسین سید صالحی و موسایی) اهداء شده بود توسط مسئول واحد تحصیلی و آقای منفرد



گزارش جشن حاصل تلاش مقطع راهنمایی و دبیرستان

رایحه مهرورزی که در فرهنگسرای فردوس پیچید

بنیاد رایحه، خانواده‌ای در مقیاس بزرگ است تا سال تحصیلی را به یاری خدا و کمک حامیان صادق و انسان‌ها را رفیع‌تر کند و ما در جشن حاصل تلاش فرزندان خانواده‌های زن سرپرست شاهد این ترفیع بودیم. جشن حاصل تلاش، جشنی برای تمامی اعضای دانش آموزان مستعد و کوشای تحت حمایت بنیاد، یک این خانواده بزرگ بود، به خصوص، مادران رایحه،





که شکوفاتر از بهار با بارانی از عاطفه و صمیمیت اندوه را از قلب فرزندانسان می‌زدایند و در زمستان سخت مرارت‌های زندگی با گرمای عشق برای رفع مشکلات شان تلاش می‌کنند.

گوردم جمع شدیم تا شادترین لبخندها را نثار بوستان دل‌های آسمانی آنها کنیم. جشن حاصل تلاش بنیاد نیکوکاری رایحه در روز ۱۷ تیر ماه با حضور دانش آموزان موفق، خانواده‌ها و هنرمندان در فرهنگسرای

فردوس برگزار شد تا بار دیگر رایحه خوش همدلی روح و جسم این نونهالان کوشای کشور را با عطر همدلی معطر کند.

امروزه زمام جامعه در اختیار مادران قرار دارد زیرا مادر منشأ رفتار تمام افراد در اجتماع خانواده است. در این جشن نیز تنی چند از برترین دانش آموزان در مورد چگونگی دستیابی به موفقیت‌های تحصیلی خود با توجه به نبود پدر و حمایت بی‌دریغ مادر و همچنین دوستی با رایحه، برای حضار توضیح دادند.

این مادران و فرزندان، معنای واقعی ایثار را به نمایش گذاردند و نشان دادند که در هر شرایطی می‌شود موفق بود و سالم ماند.

حضور هنرمندان محبوب سینما و تلویزیون، انگیزه

مضاعفی برای حضور بانیان و خیرین در این مراسم بود. امین زندگانی، هنرمند و بازیگر سینما و تلویزیون، که خاضعانه در این مراسم شرکت کرده بود، با تقدیر از عملکرد مسئولان بنیاد نیکوکاری رایحه گفت: نباید از مهر ورزیدن به فرزندان این مرز و بوم و به خصوص نیازمندان در کشور غافل شویم.

وی با اشاره به حدیثی از امام علی(ع) که فرصت خدمت به مردم نعمت بزرگی است یادآور شد: این نعمت را خداوند به هرکس عطا نمی‌کند.

این هنرمند جوان کشورمان تصریح کرد: باید غافل از هرگونه جایگاه اقتصادی و اجتماعی و به دور از هر نوع شعار، رجعتی به سرشت پاکمان داشته باشیم و با همیاری و کمک به هم‌نوع بهترین لحظه‌ها را در زندگی خلق کنیم که سعادتی است برای ما، پس غافل

سال‌های گذشته مشکلات بسیاری داشته‌اند، گفت: بعد از آشنایی با رایحه فرزندانم تحت حمایت بنیاد و مشاوران تحصیلی موفقیت‌های چشمگیری کسب کردند و یکی از دخترانم موفق شد تا در المپیاد ریاضی رتبه کسب کند و به عنوان دانش آموز نخبه برگزیده شد.



در ادامه خانم (خ - ص) از دیگر مددجویان بنیاد نیکوکاری رایحه

با اشاره به عضویت ۴ ساله خانواده‌اش در این بنیاد و ضمن تشکر از زحمات مسئولان و خیرین بنیاد نیکوکاری رایحه، یاد آور شد کمک‌های مادی و تحصیلی برای خواهر و برادرانم بسیار موثر بوده است و آنان با معدل بالا و دربهترین رشته‌ها تحصیل می‌کنند و تاکنون مسئولان بنیاد از هیچ کمکی دریغ نکرده‌اند لذا از همگی آنان تشکر کرده و آرزوی سلامتی و به روزی برای این عزیزان دارم.

امروز رایحه، مامنی برای خانواده‌هاست، خانواده‌هایی که بعد از خدا به پشت گرمی این بنیاد به روزهای بهتری در آینده می‌اندیشند.

نباشیم و این سعادت را از دست ندهیم. .

در ادامه این مراسم حمید رضا پگاه از دیگر هنرمندان گرانقدر کشورمان در تعریفی از بنیاد خیریه رایحه گفت: حضور داشتن در جمع خیرین شانسی است که نصیب هر کسی نمی‌شود.

وی افزود: من به شما و رابطه خوبتان غبطه می‌خورم و آرزو دارم در تمام مراحل زندگی موفق باشید.

همچنین حسام حاجی عباسی خواننده جوان کشورمان به اجرای چند آهنگ از آلبوم جدید خود پرداخت و در پایان از دانش آموزان موفق این بنیاد تجلیل شد. در حاشیه این مراسم خانم (ش- و) از افرادی است که خود و فرزندانم تحت حمایت بنیاد نیکوکاری رایحه هستند وی با اشاره به اینکه در

پدر

داستان

علی همتی

باز هم یک روز بی هدف دیگر...

هوا کمی سوز دارد... نزدیک ظهر...

زیر لب می گویم: برفش مال بالاشهری ها است...

سوز و سرمایش برای ماییچاره ها...



باقدم‌هایی آکنده از درد مسیر مدرسه تا خانه را طی می‌کنم...

افکارم غوغایی در سرم راه انداخته‌اند... گویی میدان جنگ است...

به آینده فکر می‌کنم... به سرنوشت خودم و خانواده‌ام... به تلخی‌های گذشته و مشکلات امروز و سختی‌های فردا...



آنقدر غرق در افکارم هستم که نمی‌فهمم کی به خانه رسیدم...

سلام سردی به خانواده می‌کنم... همچنان مشغول واریسی افکارم هستم... وارد اتاقم می‌شوم و با احتیاط از کنار کاغذهای پهن شده روی زمین عبور می‌کنم...

لباس‌هایم را عوض می‌کنم... کنار کمد می‌نشینم و به داخل جامدادی‌ام نگاهی می‌اندازم... نگاهم به راپید گوشه جامدادی خیره می‌شود...

بله... این یکی هم تمام شد... امروز روز موعود است...

بی‌اختیار به سمت یکی از کتاب‌های پشت قفسه می‌روم... آن را ورق می‌زنم... پول‌ها آنجاست...

این کتاب یک جور قلک بود برای من... تمام اندوخته من آنجا بود...

شروع می‌کنم به شمردن پول‌ها...
۶۰-۶۱-۶۲-۶۳-۶۴

یک هزار تومانی چروک از جیب شلوار مدرسه بیرون می‌آورم و به آنها اضافه می‌کنم...
این هم ۶۵ هزار تومان...
امروز باید آن را بخرم...
یک راپید دائمی...





خیلی دوست داشتم لذت طراحی با رایپید دائمی
را تجربه کنم...

پول‌ها را برمی‌دارم و داخل کیف می‌گذارم...

به سمت تخت خوابم می‌روم...

یک تخت فلزی قدیمی که شب‌ها صدای جیر

جیرش خواب را از چشمان آدم می‌دزدد...

اما من با صدایش انس گرفته بودم...

روی تخت می‌خزم و آرام می‌گیرم...

چشمانم را می‌بندم...

هنوز هم درگیر افکار تلخم هستم...

چشمانم را که باز می‌کنم می‌بینم...

عقربه‌های ساعت می‌گویند برخیز...

استراحت کافیست...

هنوز گیجم... باید آن را بخرم...

با بی‌حوصلگی لباس‌هایم را برتن می‌کنم...

راه می‌افتم... وقتی می‌خواهم در را ببندم مادرم با لحنی

خالی از منظور می‌گوید: اینکه می‌خوای بخری واجب؟

نگاهی ملتسمانه به مادر می‌کنم... با ناراحتی می‌گوید به

سلامت... و در را می‌بندد...

چشمانم هنوز جلوی پایم را نگاه می‌کند...

کفش‌های پدر را می‌بینم... روی پله پاگرد می‌نشینم...

یک لنگه‌اش را برمی‌دارم... زیر و رویش را واریسی می‌کنم...

از خودم شرمنده‌ام... با وجود اینکه چند بار تعمیرش کرده

هنوز هم لبه‌هایش ترک خورده و پاره شده‌اند...

کفش توی دستم سسنگینی می‌کند... لنگه کفش را روی

زمین قرار می‌دهم...

از روی پله بلند می‌شوم... قدم‌هایم سست می‌شوند... گویی

من نباید به آرزوی خود برسم... حرف‌های زیادی در دل

دارم... همین‌طور زخم‌هایی روی دل...

به خود می‌آیم... روبه روی همان فروشگاه ایستاده‌ام... هنوز

حرف مادرم در گوشم می‌پیچد... تصویر لنگه کفش پدر

جلوی چشمانم نقش می‌بندد...



یک قدم با آرزوهایم فاصله دارم... اما میان این یک قدم
جنگ بزرگی میان افکارم روی می دهد...
من باید آن را بخرم...
داخل فروشگاه می ایستم... فروشنده که پیرمرد خوش
برخوردی است و مرا می شناسد روبه من می کند... می گوید:
چطوری مرد جوان؟
لبخند تصنعی تحویل می دهم و با صدای آرام می گویم:
ممنون...



پیرمرد مشتری دارد... یک زن وشوهر میانسال و یک دختر هم سن وسال من...

دخترمی گوید: لطف کنید یک سرویس کامل را پید بدید... قلم مو ورنگ هم می خواهم...

دنیا روی سرم خراب می شود... سعی می کنم حواسم رابه مدادهای داخل قفسه پرت کنم تا مشتری ها متوجه حلقه اشکی که درچشمانم بود نشوند...

پشتم به آنها بود... اما گوش هایم با آنها...

پیرمرد جنس های مورد نظر را داخل یک جعبه بزرگ گذاشت... پدر دخترک به فروشنده گفت: ممنونم چقدر میشه؟

فروشنده گفت: قابل شما رو نداره... با اون بوم و سه پایه ای که بعدا براتون می فرستم حدود ۹۶۰۰۰ تومان میشه...

حواسم نبود که برگشتم و دارم به جنس ها نگاه می کنم... نگاه تلخ سرشار از حسرتم را از جنس ها برمی گیرم...

نگاهم را به کفش های پدر دخترک می دوزم...

یک جفت کفش چرم شیک گران قیمت...

افکارم برمن غلبه می کند...

به سمت در میروم... پیرمرد صدایم می زند: مرد جوان! راپیدی که می خاستی روی میزه...

به او گفتم فعلا نه...

از فروشگاه خارج شدم...

ناگهان بغضم ترکد...

برایم مهم نیست رهگذرها چه فکری راجع به من می کنند... فقط می خواهم اشک بریزم...

دستم را در جیبم فرومی برم...

پول ها را محکم فشارمی دهم...

تصمیمم را می گیرم...

باید چاره ای برای رها شدن از این افکار پیداکنم...

مصمم قدم میزنم...

می ایستم... اشک هایم را با آستین لباسم پاک می کنم... وارد

فروشگاه می شوم...

به قسمت کفش های چرم مراجعه می کنم... نگاهی جستجوگرانه روی کفش ها می اندازم...

کفشی را انتخاب می کنم... به فروشنده می گویم: ببخشید قیمت این کفش چنده؟

می گوید ۶۰ هزارتومن... قابلتونم نداره...

باهیجان می گویم: می خامش... لطفا یه جفت سایز ۴۲ بدین...

فروشنده می گوید: پسر این مدل واسه مردای مسنه ها؟؟؟

گفتم: برای پدرم می خام...

گفت: مبارکش باشه...

پول کفش ها را تحویل صندوق دادم و کفش ها را تحویل گرفتم...

ذهنم آرام گرفته است...

قدم می زنم... با آرامش

آسمانم را آبی کن

هزینه درمان آن قدر زیاد است که اگر هر روز تا قطره آخر از انرژی را صرف آن کنم باز پاسخگوی نیازم نیست.

همچنین داروهای تزیقی همسرم که هردو ماه یکبار حدود ۲۰۷۰۰۰۰۰ ریال هزینه بر دشمن می‌گذارد. جدای از آن هزینه اجاره خانه که ماهیانه حدود ۳۰۰۰۰۰ تومان پرداخت آن است.

علاوه بر همه این‌ها هزینه تحصیل فرزندم را نیز باید به آن‌ها افزود. زندگی آن قدر مرا درگیر خود ساخته است که فراموش کردم من یک مادر و جز درد و غصه و بیماری که همیشه در آغوشم هستند کسی اینجا هست که سخت دلتنگ آغوش من است و میان این همه رنج نیاز عاطفی فرزندم را که با لبخند شیرینش به کامم شادی می‌بخشد؛ گویا فراموش کرده‌ام.

لطفا شما هم بعد از خداوند کمک کنید تا ما هم سهمی از زندگی داشته باشیم.

(ط.ی)

سرپرست خانواده‌ای هستم که سخت درگیر شرایط دردمندانه زندگی است. در یک سوی زندگی‌ام جایگاه فرزند خردسالم است و در سویی دیگر درست در وسط قلبم جایگاه همسر بیمارم است. قلب من که تنها آشیانه امن خانواده‌ام بود را، ستیز بیماری تکه تکه کرده است.

جنگی میان من و خانواده‌ام مقابل بیماری که توان را از دوش همسرم تا جرعه آخر برداشته است در وضعیت سختی به سر می‌برم.

ضعف روحی و جسمی همسرو کودک محصلم از یک سو، کار و تلاش و خستگی و زحمت و زحمت و زحمت از سویی دیگر.



بهار دلها

زیر آسمان آبی این باردری گشوده می‌شود به وسعت دامنه اجابت! ودوباره به من و تو، فرصتی داده می‌شود تا با نجیبانه ترین نگاهمان که پناهی جز این آستان ندارد، به تمنای قرب الهی روی می‌آوریم.

چشم، زبان، دل، دهان، روزه دار خوان خداوندی هستند. ماه پر مهر رمضان با صدای ربنای باد که سر گلدسته‌ی سرو میهمانان ضیافت الهی را بر سر خوانش می‌خوانند گوش نواز و دلنواز است. رایحه‌ی خوشبوی رمضان که به مشام می‌رسد، رایحه نیز مثل تو و مثل هر موجود زنده‌ای که سر بر آستان الهی می‌ساید دست به دعا برداشته و بی تاب سحرها و افطارهای رمضان روزه‌ی عشق می‌گیرد. امسال هم مثل سال‌های گذشته جلسات ختم قرآن



و تفسیر در سالن اجتماعات رایحه برگزار شد. در این جلسات علاوه بر ختم قرآن، مباحثی در زمینه فلسفه حجاب، عفاف، انفاق و ایثار و ثمرات آن در زندگی و همچنین تفسیر قرآن و احکام توسط اساتید مجرب تدریس شد.

حضور همه اهالی محله هر ساله در این جلسات یکی از برنامه‌های این ماه مبارک است. بخصوص در نیمه رمضان که غرق سرور و شادمانی است زیرا پذیرای مهمان پر برکتی از خاندان پاک رسالت و امامت یعنی امام حسن مجتبی (ع) می‌باشد. در این روز ستاره درخشانی از میان ستارگان زیبای هدایت طلوع می‌کند و مانند نسیم بهاری به قلبهایمان جان تازه‌ای می‌بخشد.

رمضان که از نیمه گذشت، کم کم به لیالی قدر رسیدیم. در این شب‌ها که درهای رحمت الهی به روی بندگان باز شده و لحظه لحظه شب‌هایش به یاد ماندنی بود، دعا کردیم و از خداوند خواستیم تا به ما توانایی درک ارزش شب قدر را عطا کند. شاید بتوانیم قدر و منزلت خود را بسنجیم و به حسابرسی اعمال خود بپردازیم.

رایحه در این شب‌ها، با خواندن دعا‌های جوشن کبیر، زیارت عاشورا و قرآن بر سر گذاشتن، چشم‌های بارانی‌اش را به سخاوت دستان خداوند دوخت تا به یاد آورد که از اوست. او که مطهر است و پاک.

در این شب‌ها، علی‌تنهاترین تنهای عالم را به یاد می‌آوریم و با فریاد فزت و رب الکعبه‌اش رستگاری از خداوند

می‌خواهیم.

روزها یکی‌یکی می‌گذرند و آخرین شب از راه می‌رسد. خدایا شکر می‌کنیم که یک ماه بندگی و روزه داری را به پایان رساندیم و امید آن داریم که طاعات و عبادات ما مورد قبول درگاه حق قرار گرفته باشد. مراسم وداع با رمضان است و رایحه این مراسم رامثل سال‌های قبل با حال و هوای خاصی برگزار می‌کند.

در این شب با خواندن دعای وداع با رمضان و زیارت امام حسین و استغفارهایی که به سوی درگاه ابدیت داریم، نگاهی به گذشته می‌اندازیم.

به دل‌هایی که با عنایت خداوند شاد کردیم. به لبخندی که بر لبی نشانیدیم و به دستی که با محبت فشردیم. محبتی که بوی عید می‌دهد و با این رایحه، فطر از راه می‌رسد. و اینک شانه به شانه یکدیگر صف می‌کشیم و دست‌های نیازمندان را به سوی آسمان بلند می‌کنیم و آرام آرام زیر لب زمزمه می‌کنیم:

اللَّهُمَّ أَهْلَ الْكِبْرِيَاءِ وَالْعَظَمَةِ وَأَهْلَ الْجُودِ وَالْجَبَرُوتِ ... اوج می‌گیرد و نمازی به شکرانه همه نعمتها؛ گویی احساس می‌کنیم که همه وجودمان از زمین خاکی جدا شده و در فضای دیگری سیر می‌کند. فضای خلوص، تسلیم و تقوا و این حس پاداش یک ماه روزه داری خالصانه است که نصیب مومنین حقیقی می‌شود.

این عید بزرگ، جشن بازگشت به فطرت الهی و عید





تندگویان چقدر عمیق احساس می‌شود. ایشان مادر رایحه و همسایه با صفای محله بیمه بودند، که به دیدار حق شتافت. حاجیه خانم اشرف السادات مینونشان مادر شهید محمدجواد تندگویان موجب برکت رایحه و محلی‌ها بود و خانه‌اش محل رجوع مردم زیادی بود که به مشکلات آنها رسیدگی می‌کرد و در امور خیریه بسیار فعال بود. جایشان در کنارمان خالی و در قلبمان همیشه پر است.

بهار بود و تو بودی و عشق بود و امید
بهار رفت و تو رفتی و هر چه بود گذشت

آسودگی از آتش عظمت و رهیدگی از زنجیر نفس است. عمده‌ترین نیازمان از خداوند رحمان و رحیم، آمرزش مغفرت الهی و مبارک ساختن این عید، با قبولی طاعات است و این بهترین هدیه ایست که خداوند به جمیع مومنین نمازگزار عطا می‌کند.

حضور در این مراسم و در کنار جمع دوستان که همه ساله جزء ثابت این جمع بودند، سال‌های گذشته را تداعی می‌کند. سال‌هایی که دوستان زیادی کنارمان بودند ولی امسال جمع رایحه را تنها گذاشتند و به دیار ابدی سفر کردند. روحشان شاد. جای خالی مادر شهید محمدجواد

دانشگاه مهر

همه می‌دانیم که خداوند روزی دهنده است. گاهی این روزی را با واسطه‌هایی مهربان و دلسوز به دست ما می‌رساند. کسانی که دغدغه‌هایشان مشکلات ماست. مثل بانیان، حامیان و تمام دست اندرکاران این بنیاد... امسال عید را در حالی آغاز کردیم که می‌دانستیم قلبی مهربان در سینه برای ما می‌تپد و کسانی در این شهر بی‌در و پیکر به فکر ما هستند.

جایی پرت و کنار کارخانه

ما در جایی پرت و کنار کارخانه آجر سازی زندگی می‌کنیم. بدون همسایه، هم دردی،... با همسری بیمار و ناتوان بدون امکاناتی ابتدایی مثل: آب و گاز و برق و... گذشته از این‌ها مدام در اضطراب تردد فرزندانم مخصوصاً دختر بزرگم از خانه به مدرسه هستم. خدا شاهد است که هم و غم من فقط حفظ خانواده‌ام و رساندن بچه‌هایم به مراتب عالی آینده بهتر است. اما این روزها به لطف خدا و محبت بنیاد رایحه اوضاع جور دیگری است. با ماهانه‌ای که به بچه‌هایم پرداخت می‌کنند مشکلات

زیادی از زندگی ما حل شده. آخه بچه‌ها در سن نوجوانی

کلمه «ندارم» را دوست ندارند. دیگر از خدمات بنیاد کارگاه‌های آموزشی ماهیانه است که برای ما خیلی مفید است.

از طرفی من بر حسب کار و هنرم، نیاز به یک دلگرمی و پشتوانه داشتم که بنیاد نیکوکاری رایحه این پشتوانه و امید را به من داد. هنر من قالی‌بافی و در حد حرفه‌ای است و مدرک این کار را هم دارم. هزینه زیادی می‌کنم و چند ماه طول می‌کشد و یک تابلو با کیفیت عالی ببافم وقتی برای فروش می‌روم می‌گویند از لحاظ بافت



و کیفیت عالی است اما نصف قیمت می‌خرند!!! وقتی علت را جویا شدم متوجه شدم که مشکل کار من در نوع طراحی و رنگ بندی است.

اگر من خودم کامپیوتر داشته باشم در خانه طراحی و رنگ بندی نقشه را انجام دهم و نقشه‌ای مطابق با متد روز و سلیقه بازار تهیه کنم، هزینه‌ای در حد هزینه نقشه های بازار برام ارزانتر و از هر نظر به نفعم تمام می‌شود.

به مددجویان دیپلم می‌دهند

یکی از دغدغه‌های من در سال‌های گذشته نبودن امکان

ادامه تحصیل به جهت هزینه

بالای آن بود. از زمان آشنایی

با این خیریه متوجه شدم که

با هزینه‌ای بسیار اندک و به

صورت اقساط به مددجویان

دیپلم می‌دهند. تنها برای اینکه

الگوی خوبی برای بچه‌هایم باشم

و اطلاعات خودم را برای تربیت

بهتر فرزندانم به روز کنم، از این

موضوع استقبال کردم و اکنون

هم در حال گذراندن امتحانات

دیپلم هستم. گاهی وقت‌ها کمک

و لطف به کسی می‌تواند معنوی

باشد صرفاً کمک مالی نیست. و

دیگر اینکه من وقتی به رایحه می‌آیم روحیه می‌گیرم و در خودم احساس توانمندی می‌کنم.

فکر می‌کنم این لطفی بوده از طرف خداوند که شامل

حال من و دیگر خانم‌های مددجوی این بنیاد شده است

پس قدر این لطف الهی را خواهم دانست از خداوند برای

بانیان و مؤسسين این خیریه عمر با عزت و برای تمامی

دست اندرکاران و خیرین محترم هم توفیق روز افزون

خواستارم. خدایا دوست بدار هر که مرا دوست دارد.

(م.ف)



گزارش عددی نیم سال اول ۹۲ در تهران

دو دانش آموز موفق به کسب رتبه سه رقمی کنکور سراسری شدند.

۱۵۰۰ سبد ارزاق به خانواده های تحت پوشش داده شد.

۴۵۸ بسته اهدایی ماه مبارک رمضان که شامل: برنج، روغن، عدس، ماکارونی....

۲۵۰ بیمار نیازمند به کمک درمانی تحت پوشش قرار گرفت.

۵۰ خانواده از جمع رایحه جدا و به خودکفایی رسید.

۱۰ خانواده وسایل زندگی دریافت کردند.

۱۸۴ از مینه شغلی برای اعضای تحت پوشش رایحه فراهم شد.

۱۶ نفر از دانش آموزان خانواده رایحه موفق به ورود به دانشگاه شدند.

۳۳ دانش آموز از رشته های مختلف تحصیلی دیپلم گرفتند.

۱۰ خانواده از ابتدای امسال صاحب مسکن شخصی شدند.

۹ جهیزیه به نو عروس داده شد.

۲۰۰ خانواده از حمایت های موردی بهره مند شدند.

۲۵۰ خانواده از حمایت کامل رایحه بهره مند شدند.

۱۳ مورد وام بلاعوض داده شد.

۲۹۰ دانش آموز تحت حمایت رایحه هستند.

۸ کارگاه آموزشی دانش آموزان برگزار شد.

۵۰ دانش آموز از خیریه های همسو از حمایت رایحه بهره مند شدند.

۱۶ جلسه مشاوره گروه تحصیلی با مادران و مددکاران برگزار شد.

۴۰ وام قرض الحسنه داده شد.

۲ گروه دانش آموزی به اردوی فرهنگی و تربیتی رفتند.

۱۰ کارگاه آموزشی مادران تشکیل شد.

۲۰۰ بازدید مجدد و نشست با خانواده انجام شد.



دست‌های آسمونی

آن روز که دستهای سخاوتمند باران پنجره‌های شهر را می‌شت نگاهم را از پس شیشه‌های خیس به خیابان دوختم.

همه در رفت و آمد بودند. به ماشینها نگاه کردم، با سرعت می‌گریختند و برف پاک‌کنهایشان سخاوتمندانه خداوندی را بی‌وقفه پس می‌زد.

به آدمها چشم دوختم. خدایا چترهای رنگی، آنها را از چه در امان میداشت؟ سخاوتمند؟

مادرم را زیر باران شناختم. او بدون چتر در باران آمد. شانه‌هایش سرشار از محبت آسمان بود. پرسید: پشت پنجره چه میکنی؟

گفتم: حمایت آسمان را میبینم که چه بیدریغ حامی زمین و زمینیان است. مادرم با لبخند گفت: این خدای آسمان است که همیشه حامی مخلوقات است. باران، گرم اوست که با دست‌های حمایتگر رودخانه به دشت میرسد. باران امانتی است که بر دوش آسمان به‌ودیع نهاده شده تا بر زمین ببارد و زمین مقیم آب باشد مقیم برای درختان، پرندگان و انسان و حتی شبنمی بر برگ گل... سخاوتمند از خداست و زمین و زمینیان امانت دار داده‌هایش...

پنجره را باز کردم و دستم را زیر باران بردم. قطرات باران در گودی دستانم جمع شد و من باران آسمان را به پای شمعدانی کوچکم ریختم و گفتم:

من هم تقییم می‌کنم آنچه را که او امانت به من داده،

با هر آنکه، تقدیرش به این حمایت گره خورده است...

آرزوهایم را به شاخه‌های گره می‌زنم

درختی را می‌شناسم که میوه‌هایش متفاوت و رنگ به رنگ و طعم هر میوه‌اش با میوه‌های شاخه‌های دیگرش فرق دارد.

درختی را می‌شناسم که تلخی حسرت را تبدیل به شیرینی رسیدن می‌کند.

رسیدن به آرزویی که شاید خیلی بزرگ نیست ولی مثل کفشی بزرگ است در پای کودکی که آرزوی پوشیدن کفش‌های مادرش را دارد....

درخت آرزوها را بارها دیده‌ام... درختی که نه سبز است و نه آبی... درختی که اصلاً درخت نیست... کوهی است که در مقابل تمام آرزوهای دست یافتنی و دست نیافتنی کودکانی که امید را باور دارند، صبورانه ایستاده است..

درختی که با صلابتش به کوه طعنه می‌زند...

وقتی با چشم‌های خودم دیدم که آرزوی دخترکی که بر شاخه درخت آرزوها تاب می‌خورد و منتظر بود تا شاید امروز... فردا... یا روزی که نمی‌دانم کی است آرزویش برآورده شود به این همه امید و امیدواری به این همه شور و بی‌قراری حسودی کردم....

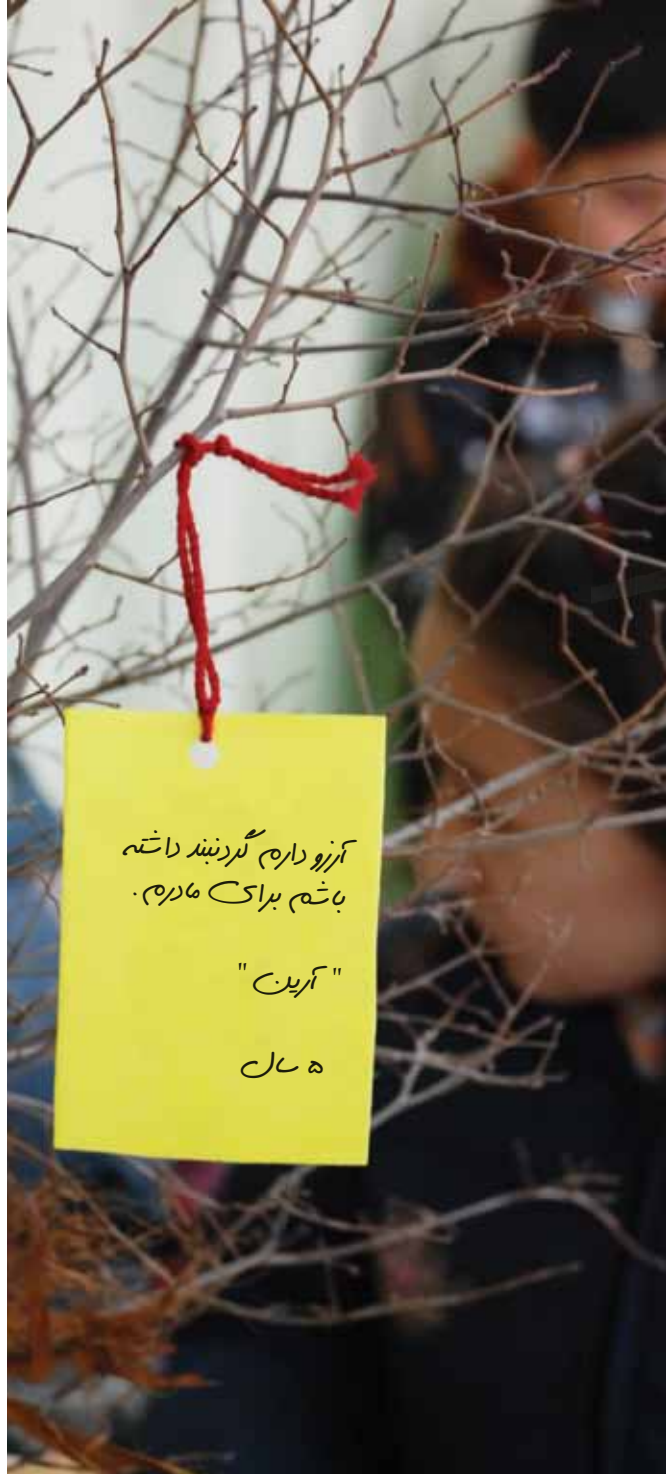
کاش امید این آرزومندان کوچک شبی یا روزی به دستان سبز هر انسانی که نامش آدم و کنیه‌اش امید است برآورده شود... ای کاش..

این کاش را من هم بر درخت آرزو گره زدم...

آرزو دارم گردنبند داشته
باشم برای مادرم.

"آرین"

۵ سال





این بنیاد از هرگونه
کمک انسان دوستانه نیکوکاران محترم
جهت کاهش مشکلات دانش آموزان محروم،
صمیمانه استقبال می کند.
شماره حساب بانک پارسیان
به نام بنیاد نیکوکاری رایحه
۸۱۱ - ۲۳۹۸ - ۳

بنیاد نیکوکاری رایحه

